

# فضا در ژئومورفولوژی

محمدحسین رامشت\*

استاد گروه جغرافیا، دانشگاه اصفهان، اصفهان، ایران

دریافت: ۸۷/۳/۲۰ پذیرش: ۸۸/۷/۱۵

## چکیده

طرح دیدگاه‌های جدید در حوزه معرفت و دانش بشری، همواره سبب ایجاد افق‌های نو گردیده است. این طرح‌واره‌ها گاه توانایی‌های ما را در حل مشکلات و مسائل بشری افزایش داده و علاوه بر آن توانسته است به مسائل بشری به‌گونه‌ی دیگری بنگرد؛ بنابراین، با جایگزینی دیدگاه جدید، بخشی از مشکلات بشری تغییر یافته و نحوه تحلیل، شیوه تحقیق، معیارهای ارزیابی و دگرگون شده است. از جمله دیدگاه‌هایی که طرح آن در جغرافیا و علوم وابسته بدان تحولی عمیق در نوع مسئله‌یابی، چگونگی تحلیل و روش‌شناسی تحقیق و ادبیات آن ایجاد کرده، نگرش یا دیدگاه فضایی است. ژئومورفولوژی به عنوان یکی از زیرمجموعه‌های علوم جغرافیایی از این قاعده مستثنی نیست.

بدیهی است آشنایی با تبلور هسته اولیه نگرش فضایی و نحوه ورود آن به حوزه دانش ژئومورفولوژی می‌تواند ما را در درک بهتر این مفهوم یاری دهد؛ بنابراین، برای دست‌یابی به چنین هدفی با انتخاب چهارت تن از ژئومورفولوژیست‌ها و دو تن از جغرافی دانان صاحب‌نظر، و واکاوی نوشتۀ‌های آنان از مفهوم فضا کوشیده‌ایم به سیر شکل‌گیری و طرح در حوزه ژئومورفولوژی پردازیم. نتایج این تحقیق نشان می‌دهد که مفهوم فضا در ژئومورفولوژی با واژه Flexus در نوشتۀ‌های جیلبرت در سال ۱۸۸۶ برای اولین بار به صورت تلویحی در ژئومورفولوژی طرح شده است؛ اگرچه هرگز وی با چنین بینشی-آن‌چنان که بعدها مطرح گردید-آشنا نبوده است.

واژه‌های کلیدی: فضا، زمان، مقیاس، فاصله، جهت، چندنگارگی.



## ۱- مقدمه

یکی از موضوعاتی که می‌تواند در فهم دیدگاه‌های جدید به محققان کمکی فراوان کند، بررسی نحوه بوجود آمدن یک بیش و چگونگی انتشار و ورود آن به حوزه‌های مختلف دانشی است. از جمله دیدگاه‌های جدید که با گام‌نهادن به عرصه دانش جغرافیا به صورت اعم و در ژئومورفولوژی به صورت خاص در طرح مسائل و تحلیل‌های پژوهشگران تأثیرهای مهمی داشته، مفهوم و بیش فضایی است؛ بنابراین، پرداختن به خاستگاه اصلی این نگرش و چگونگی ورود آن به دانش ژئومورفولوژی می‌تواند در شناخت بهتر ویژگی‌های مفهومی و فلسفی فضا به پژوهشگران کمک مؤثری کند.

اگر ژئومورفولوژی را به تعبیری، علم شناخت هندسه سطوح ارضی و تحول آن بدانیم، در اولین گام برای درک بهتر مفهوم فضا، باید با اصول وضع شده و نگرش‌های مطرح شده در حوزه دانش هندسه آشنا باشیم. تا قبل از طرح دیدگاه فضایی، دیدگاه اقلیدسی بر هندسه غالب بود. این دیدگاه شکل‌ها را ترکیبی از خط، نقطه و سطح تلقی می‌کرد و آنها را در دو و یا حداقل سه بعد تعریف‌پذیر می‌دانست. هندسه اقلیدسی که پیشینه‌ای طولانی در حوزه دانش مشاهده‌ای و تجربی بشر دارد، با طرح دیدگاه فضایی ۱۸۵۴، ریمان<sup>1</sup> از هندسه فرابعدی سخن گفت. این تعبیر بعدها سبب طرح هندسه چهاربعدی و هندسه یازده بعدی شد و این هندسه در مقابل هندسه اقلیدسی، وضعیت جدیدی را برای تفسیر آفرینش و تحول آن در بستر زمان از سوی فیزیک‌دانان فراهم آورد. این هندسه فرابعدی در اصطلاح، هندسه فضایی نامیده شد؛ البته این مفهوم با واژه فضا که مفهوم کهکشان‌ها را به ذهن متبار می‌کند، کاملاً متفاوت است. به طور کلی، ترجمه این دیدگاه در علوم جغرافیایی به دیدگاه فضایی شهرت دارد و از چهارچوبه معرفتی خاصی در زمینه روش تحقیق، ادبیات نوشتاری و مفاهیم جدید تأثیر پذیرفته است؛ از این‌رو، مکتب‌ها و الگوهایی هم که در چنین چهارچوبه معرفتی‌ای بوجود آمده‌اند، در حوزه دیدگاه فضایی طبقه‌بندی می‌شوند.

1. George Bernhard Riemann

طرح هندسه فضایی در ژئومورفولوژی، اصول و مبادی دو دیدگاه کلاسیک در ژئومورفولوژی (ژئومورفولوژی دیویسی و ژئومورفولوژی فراینده) را دگرگون کرد و سبب تولد حوزه جدیدی گردید که به ژئومورفولوژی سیستمی<sup>۱</sup> شهرت یافته است (Sumerfield, 1998: 11).

با ورود اندیشه‌های فضایی در ژئومورفولوژی، مفاهیم جدیدی چون ارگودیسیتی، کیاس، تعادل دینامیک، کروم و آلومتری مطرح شد و در مفهوم مقیاس و از همه مهم‌تر به کار گیری منطق فازی به جای منطق علمی در تحلیل‌ها و مبانی نظری و روش‌شناسی، تغییری بنیادی به وجود آمد. در ژئومورفولوژی فضایی، عوامل متعددی چون جهت، فاصله، ارتباط، مقیاس، مرز و مفاهیمی مانند زمان مطرح است، با وجود متداول‌بودن برخی از این مفاهیم در هندسه اقلیدسی، معنای کاملاً نوینی در تحلیل‌های فضایی دارند. و شناخت این مفاهیم و به کارگیری آنها در مطالعات ژئومورفولوژی سیستمی، الزاماً می‌باشد. در این مقاله- که برگرفته از یک طرح تحقیقاتی در دانشگاه اصفهان است- می‌کوشیم تا براساس اسناد و مدارک نگارش یافته، مفهوم فضا را در ژئومورفولوژی تشریح کنیم و به تبیین دریچه‌های جدیدی بپردازیم که این بینش در حوزه این علم به وجود آورده است. نتایج پژوهش، ناظر بر این واقعیت است که تأثیر عناصر فضایی در نوع فرایند و شکل عوارض زمین، بسیار پیچیده‌تر از آن است که بتوان آن را به‌ویژه در حوزه هندسه اقلیدسی تحلیل کرد.

## ۲- روش تحقیق

با توجه به تحلیلی بودن این پژوهش، برای دست‌یابی به هدف‌های تحقیق، نخست افرادی را شناسایی کردیم که در زمینه نگرش فضایی در ژئومورفولوژی اثری از خود به جا گذاشته‌اند؛ سپس از بین آنها کسانی را برگزیدیم که در تبیین این دیدگاه، مشرب و اشرف بیشتری داشтند و یا در خلق ادبیات جدید در این حوزه موفق‌تر بودند؛ آن گاه نظرهای آنها را ارزیابی کردیم. در این میان، جیلبرت، هک، استرالر، چورلی از گروه ژئومورفولوژیست‌ها و روژه برون، پل

1. Systemic Geomorphology or Functional Geomorphology



کلائل را از گروه جغرافی دانان انسانی برای چنین تحلیلی انتخاب کردیم و برحسب نیاز به متون اصلی‌ای مراجعه کردیم که می‌توانست ما را در این کار یاری دهد.

### ۳- بنیان‌های نظری

مفهوم فضا را در ژئومورفولوژی نمی‌توان فارغ از تغییرهای رویداده در الگوهای فکری فیزیک‌دانان طرح کرد؛ زیرا بسیاری از مفاهیمی که اکنون در این حوزه مطرح است، ابتدا در حوزه‌های علوم دیگر مطرح بوده و بعدها در قلمرو ژئومورفولوژی ترجمه یا تبیین شده است. با توجه به رابطه ژئومورفولوژی و هندسه، در این حوزه باید از ریمان (۱۸۵۴) یاد کرد. وی هندسه جدیدی را معرفی کرد که نظریه ابعاد بالاتر در آن مطرح شده بود. ریمان ویژگی‌های حیرت‌انگیز فضای فرابعدی را به دنیا شناساند و اصول هندسه کلاسیک یونان را که در طول دوهزار سال، تمام انتقادهای افراد شکاک را با موفقیت پاسخ گفته بود، در هم فرو ریخت. ورود هندسه فرابعدی در فیزیک، اصول جدیدی را بنیان نهاد و فیزیک‌دانان را از فیزیک کلاسیک یا نیوتونی به فیزیک کوانتم رهنمون شد. ریمان نیرو را نتیجه هندسه می‌داند و آن را اثری ظاهری تلقی می‌کند که به خاطر تغییر شکل هندسی ایجاد می‌شود (کاکو، ۱۳۸۲: ۱۵-۴۸). او معتقد است شکل‌های هندسی مسطح و مطلوب اقلیدسی را در هیچ جای طبیعت نمی‌توان دید. رشته‌کوه‌ها، ناهمواری‌ها، امواج اقیانوس‌ها، آبراهه‌ها و گرداب‌ها شکل‌های دایره‌ای، مثلثی و یا مربعی کامل نیستند؛ بلکه اشیاء و پدیده‌هایی انحنایدارند که به روش‌های بیشماری، خمیده، پیچیده و چوله شده‌اند؛ به همین دلایل، تبیین ما از فرم‌های ارضی در چهارچوبه معرفتی هندسه اقلیدسی نمی‌تواند کامل و بی‌نقص باشد و برای داشتن تحلیلی واقع‌بینانه‌تر، باید هندسه فرابعدی و یا فضایی را جانشین چهارچوبه‌های معرفتی گذشته کرد. این دگرگونی در مسیر الگوهای فکری در یک حوزه علمی، تغییرهای الگویی نام دارد و ژئومورفولوژی نیز از چنین دگرگونی‌هایی دور نبوده است. شاید بتوان از ویلابدولابلاش در جغرافیا به عنوان فردی یاد کرد که تنگناهای چهارچوبه‌های معرفت علمی را در تبیین مسائل جغرافیایی طرح کرده است و هارتشورن را به عنوان جغرافی دانی معرفی کرد که برای رهایی از چنین تنگناهای، استشاگرایی را در جغرافیا را پیشنهاد کرده است (از سوی سمت، ۱۳۷۱: ۲۱-۲۸). این

محادودیت‌ها را دیویس هم بیان کرده بود و برگزیدن الگوی تکاملی<sup>۱</sup> از سوی او به همین دلیل بود (پل کلاول، ۱۳۷۳: ۳۱)؛ ولی آنچه وی لابدولا بلاش بیان کرد، به مفهوم نگرش فضایی نزدیک‌تر بود. شیفر بدروستی، مفاهیم طرح شده تحت عنوان استشاگرایی در جغرافیا را ویژگی علم جغرافیا ندانست و تعریف جدیدی از این تعبیرها تحت عنوان فضا و نگرش فضایی در جغرافیا بهداشت داد. جیلبرت با به‌کاربردن واژه Fluxus همین مفهوم را در نوشته‌هایش به‌کار برد (رامشت، ۱۳۸۶: ۴۱)؛ اما هرگز نتوانست آنچه را دریافته بود، تحت عنوان الگوی فضا در ژئومورفولوژی مطرح کند. در اوایل قرن بیستم، دگرگونی‌های زیادی در عرصه اندیشه‌های جغرافیایی در اروپا و به‌ویژه فرانسه رخداد. در این دوره، در چهارچوب و نامجغرافیایی نو، رهیافت‌های متفاوتی ظاهر شد. جغرافیای کورماتیک، یعنی جغرافیای فضایی یکی از این رهیافت‌های است که در آثار رژه برونے (فرید، ۱۳۷۹: ۱۰۱) از آن برای تحلیل ساختارها و شکل ارتباطات فضایی استفاده شد. مفهوم فضا در ژئومورفولوژی در قرن بیستم را بیشتر باید مدیون چورلی و استرالر دانست که ژئومورفولوژی سیستمی را مطرح کردن. (Sack. 1992: 251-263)؛ همچنین آثار پرارزش تورن (Thorn, 1988: 247)، که در آنها مفاهیم بنیادی فضا در ژئومورفولوژی تشریح می‌شود؛ نیز در این حوزه، دارای اهمیت‌اند.

#### ۴- مفهوم هندسی فضا

از میان آثار ژئومورفولوژیست‌های معاصر، شاید بتوان نوشته‌های تورن را درباره فضا کامل‌تر دانست. او برای پرداختن به مفهوم فضا، نخست زمان را تعریف کرد؛ البته آثار تن در جغرافیا و درباره زمان از دقت و تشریح دقیق‌تری برخوردار است؛ به‌گونه‌ای که تورن نیز سعی کرده مبانی‌ای را که او در زمینه جغرافیای اقتصادی کرده در ژئومورفولوژی طرح کند. به‌طور کلی، آنها معتقد‌نند نمی‌توان بدون درنظر داشتن زمان، از فضا سخن گفت؛ فضا و زمان مستقل از هم نیستند و با هم‌دیگر معنا پیدا می‌کنند. از بعد نظری، اگر یک دستگاه مختصات چهاربعدی را در نظر بگیرید که سه بعد آن را ابعاد مکان، یعنی  $x$ ,  $y$ ,  $z$  و بعد چهارم‌ش را بعد زمان ( $t$ )



تشکیل دهد، در صورت جایگزینی ۱ با هریک از محورهای دیگر، تفاوتی بین چهار بعد نخواهد بود. چه بگوییم جهت ل و چه بگوییم جهت ئ، از نظر ریاضی هیچ فرقی نخواهد کرد؛ به عبارت دیگر، بازشناختن محور مکان از محور زمان میسر نخواهد بود (ناصری، ۱۳۸۳: ۶۳)؛ مفهوم زمان به عنوان بعد چهارم، آنست که فضا و زمان به روش ریاضی دقیقی، قابل تبدیل به یکدیگر می‌باشند؛ بنابراین باید آنها را جنبه‌هایی مختلف از یک کمیت واحد تحت عنوان فضا – زمان در نظر گرفت. در ژئومورفولوژیک، زمان با ویژگی‌ای از حرکت، یعنی تغییر، معادل‌سازی می‌شود و نقطه اوج این مباحثات در مقوله ارگودیک<sup>۱</sup> مطرح می‌گردد. ارگودیستی به این مطلب اشاره می‌کند. که در وضعیت معین، تغییرهای مکانی می‌تواند با تغییرهای زمانی جایگزین شود و تبدیل‌های مکانی – زمانی به عنوان ابزار کار، مجاز است. براساس چنین فرضی گفته می‌شود گسترش فراوانی اشکال ارضی با سرعت تغییرهایی که آنها را سبب می‌شوند، نسبت عکس دارد؛ مثلاً اگر قرار باشد باد اشکال برخان را در منطقه‌ای به وجود آورد، هرچه سرعت تغییر در این مکان زیادتر باشد، تعداد برخان‌های به وجود آمده کمتر خواهد بود؛ ولی باید انتظار برخان‌های بزرگ‌تری را داشت؛ به عبارت دیگر، این مفهوم در ژئومورفولوژی معادل همان مفهوم رابطه شدت – مدت و یا فرکانس و شدت در اقلیم‌شناسی و آمار است.

## ۵- ویژگی‌ها و مولفه‌های فضا در ژئومورفولوژی

دستگاه مختصاتی که ما برای نمایش چگونگی قرارگیری مؤلفه‌ها در نظر می‌گیریم، به صورت متعامد است. علت اصلی این تعامد، وضعیت حاکم بر فیزیک زمین است. به دلیل شکل کروی زمین و عمود بودن محورهای قطب بر استوا، هر جسمی بر روی کره زمین قرار گیرد، در چهارچوب یک نظام متعامد، بر آن نیرو وارد می‌شود و رابطه‌اش با دیگر عناصر در این چهارچوب، تعریف می‌گردد. اگر زمین به جای یک مرکز، دو کانون داشت و یا به شکل بیضوی نامتقارن بود، دیگر چنین حالتی بر آن مترتب نبود؛ بنابراین، در فضای ژئومورفیک، نظام

مختصات ما متعامد فرض می‌شود؛ حال آنکه در بسیاری از موارد ممکن است مجبور باشیم نظام مایل را جایگزین کنیم.

گتیس و بوتس (Getis and Boots, 1978: 4-7) از جمله جغرافی دانانی هستند که مفهوم هندسی فضا را در قالب یک دستگاه مختصات فضایی به خوبی تشریح کرده و تفاوت آن را در هندسه اقلیدسی تبیین کرده‌اند. آنان برای فضا پنج ویژگی را - که می‌توان بیان‌های ایده فضا در ژئومورفولوژی قلمداد کرد - به شرح ذیل برشمرده‌اند: جهت<sup>۱</sup>، فاصله<sup>۲</sup>، ارتباط<sup>۳</sup>، مقیاس<sup>۴</sup>، مرز در فضا<sup>۵</sup>.

الف) جهت: جهت، ویژگی کاملاً مشخصی برای جلوه‌های خطی یک پدیده در هندسه است و مفاهیم دیگری چون شبی<sup>۶</sup>، وجه شبی<sup>۷</sup> و شبی زمین‌شناسی<sup>۸</sup> را نیز دربرمی‌گیرد. در ژئومورفولوژی، این ویژگی نقش بسیار مهمی را در فضای محیطی بر عهده دارد؛ مثلاً در ایران، جهت کوهستان‌ها تبیین‌کننده بسیاری از ویژگی‌های فضایی ایران از جمله بارش، جامعه گیاهی، خط تعادل آب و یخ، و از همه مهم‌تر تعریف‌کننده کانون‌های مدنی در ایران مرکزی است. در ناهمواری‌های پیش‌کوه‌های زاگرس، جهت سبب شده است در بخش شرقی این کوهستان‌ها، با وجود دریافت حدود نیمی از بارش سالانه در مقایسه با دامنه غربی، حضور آب به مراتب بیشتر باشد؛ بنابراین، بیشتر شهرهای مهم در بخش شرقی این کوه‌ها مستقر شوند. نکته مهم‌تر آن است که جهت صفحات ناهمواری‌ها این تأثیرها را اعمال می‌کند و هر تغییر جهتی که در صفحه اصلی رخ دهد، تأثیر چندانی در این تفاوت‌ها ندارد. این تأثیر، بینش فضایی را بر بیان اقلیدسی نشان می‌دهد (دهقان‌پور، ۱۳۸۹: ۸۰-۱۲۰).

تعامل‌های پیچیده، و مرتبط با ویژگی‌های جهتمند، در ژئومورفولوژی و به‌ویژه در جاهایی که واکنش فرایندها سریع است، فراوان دیده می‌شود؛ مثلاً روابط بین بادهای غالب، منابع

- 
1. Directional Orientation
  2. Distance
  3. Connectiveness
  4. Scale
  5. Boundary
  6. Slope
  7. Orientation
  8. Deep



رسوبی و تل ماسه‌ها شناخته شده‌تر است (Haris, 1974: 9- 243). در امتداد خط ساحلی، انواعی از سلسله امواج و اثرهای جزر و مدی، با موقعیت منع رسوب، ترکیب شده تا محیط ژئومورفیک، پیچیده و فوق العاده را در سواحل به وجود آورد. نمونه آن، ترتیب دانه‌بندی معکوس در سواحل بندر عباس- بستک است (کریمی، ۱۳۸۳: ۱۲۷). در این ناحیه، ترکیب روابط بین عمل کرد دریا، سرعت باد، و منشأ رسوبات بادی، درجه چسبندگی، و فرایند موج و جزر و مد سبب شده برخلاف قانون عمومی جاذبه، دانه‌های درشت‌تر، از منبع اصلی خود مسافت بیشتری را طی کنند؛ به عبارت دیگر، قانون ژیلوستروم که درباره ذرات کمتر از ۰،۱۵ میلی‌متر در محیط‌های آبی صادق است، در محیط ساحلی و بادی نیز تحقق یافته است (Cooke, 1974: 34).

امتداد پانزده و شب لایه‌های زمین‌شناسی شانزده نیز یک ویژگی فیزیکی دیگر در مفهوم جهت است که استفاده گسترده‌ای در زمین‌شناسی دارد. این مفهوم در ژئومورفولوژی نیز کاربرد عمده‌ای دارد، استفاده از این مفاهیم در تشخیص جهت اصلی کوهستان‌ها، بازشناختن فازهای مختلف کوه‌زایی، مطالعه چگونگی و جهت نیروهای واردشونده به سنگ‌ها و پیروی جهت و گرایش آب‌های زیرزمینی در منطقه‌های صخره‌ای، با به‌کارگیری استریوپنیت و توراشمیت از یک طرف و تفسیر فرایندهای جریانی و مفهوم انتی‌سیدنت یا پیشینه رود از سوی دیگر به کار رفته است. این بررسی‌ها در بافت‌های آبرفتی، جایی که لایه‌بندی ذرات درشت‌دانه می‌شوند (Richards, 1982: 3-120)، در محیط‌های یخ‌رفتی، که بررسی و تحلیل بافت نهشته‌های یخ‌زاری (تیل)، یک شیوه تشخیصی متداول می‌باشد (Andrews, 1971) (no6) و همچنین در مطالعه تل ماسه‌های بادی (McKee, 1979: no1052)، به عنوان معیاری در تحلیل‌های فضایی به کار می‌رود.

ب) فاصله:<sup>۱</sup> جدایی اشیاء، که معمولاً کوچک‌ترین اندازه قابل سنجش بین دو چیز تلقی می‌شود، یکی از ویژگی‌های اساسی فضاست و از راههای زیادی مانند مدت زمان یا بعد

---

1. Distance

مکانی از قبیل کیلومتر و... سنجیده می‌شود<sup>۱</sup>. فاصله در هندسه فضایی و فراكتال، تفاوت‌های بنیادی با فاصله در هندسه اقلیدسی دارد و نباید فراموش کرد که فاصله بین دو چیز در فضا، مثلاً فاصله پدیده الف تا ب، همیشه می‌تواند مساوی با فاصله پدیده ب تا الف باشد. (جريان رو به پائین آب در يك رودخانه، مثالی از اين نوع است). اين نكته را نيز نباید از ياد برداش که فاصله و مسافت، مفهوم يكسانی ندارند. مسافت از ريشه سفنه به معنی بوییدن است و بدان سبب به کار مى‌رفته که در گذشته، راهنمایی کاروان‌ها با بوییدن خاک مسیر، فاصله آن نقطه را تا مقصد مشخص می‌کرده‌اند. همین معنی را برخی دریانور‌دان محلی با چشیدن آب دریا به کار می‌برده‌اند؛ بنابراین، رابطه دو نقطه و ارتباط آن، در مفهوم مسافت نهفته است. در ژئومورفولوژی بیشتر توجه معطوف به رابطه بین اشیاء است. با افزایش فاصله بین اشیاء، این ارتباط کم می‌شود و رو به زوال می‌رود؛ با وجود این، رابطه و پیوندهای فاصله‌ای دیگری نیز محتمل است. بعضی چیزها ممکن است. تا فاصله تعیین‌شده‌ای يک‌ریخت (همگون) باشند؛ همچنین ممکن است، تأثیر و نفوذ چیزی فقط تا فاصله معینی اعمال گردد. در مواردی هم، فاصله از علت تا معلول ارزیابی می‌شود.

كارکردهای زوال فضایی در ژئومورفولوژی فراوان است. در قلمرو فرسایش بادی، چنانچه منع تأمین رسوب از نوع نقطه‌ای (مانند گرد و غبار برآمده از يك دهانه آتشفسان)، خطی (مانند منطقه ساحلی دریا) و یا پهنه‌ای (مانند پشت‌های ماسه‌ای دریایی) باشد، رابطه نقطه تأمین‌کننده رسوب تا نقطه ترسیب، به صورت کامل از سازوکار کارکردهای رو به زوال پیروی می‌کند. به طور کلی، در زوال فضایی و یا زوال فاصله‌ای، تغییر در میزان رسوب از يك سو و اندازه ذرات رسوب از سوی دیگر، همزمان رخ می‌دهد.

عکس سازوکار زوال نیز درباره فاصله وجود دارد. در بسیاری از موارد، فاصله‌گرفتن از منبع اصلی موجب زوال نمی‌شود و گاه عکس آن رخ می‌دهد؛ مثلاً وقتی موجی از فاصله خاصی از ساحل به وجود می‌آید، قانون عمومی آنست که با فاصله گرفتن از منع ایجاد موج

۱. این سینا فاصله یا بعد را چیزی میان دو نهایت غیرمتلاقی می‌داند که بتوان به آن اشاره کرد و برای آن، حدود دیگری از جنس همان دو نهایت تصور کرد. وی معتقد است که بعد، جهت و اندازه دارد و اگر چیزی قابلیت اندازه‌گیری و جهت و کمیت نداشته باشد، نمی‌توان آن را فاصله نامید.



تحلیل می‌رود و اثر آن رو به زوال می‌گذارد؛ اما درباره امواج تسویمی، این حالت اتفاق نمی‌افتد و با برخورد موج به زمین‌های بستر ساحل، ناگهان انرژی عظیمی آزاد می‌شود. تمام موارد یادشده درباره فاصله و سطوح افقی بیان شد؛ ولی برای عطف به سطوح عمودی نیز می‌تواند صادق باشد میزان تلاشی و بارگزاری ناشی از هوادیدگی بستر سنگ‌ها و عمق یخ‌بندان‌های دائمی، نمونه‌هایی ساده اما مهم در این زمینه محسوب می‌شوند. به هر حال در ژئومورفولوژی، قانون فاصله در سطوح عمودی، اهمیت کمتری دارد و به طور محسوسی به فاصله‌های کوتاه‌تری منحصر است.

ج) ارتباط: ارتباط و اتصال سوای آنچه جهت و فاصله به عنوان مؤلفه‌های مهم در فضا بیان می‌کنند، بر مفاهیم دیگری در فضا دلالت می‌کنند که به راحتی می‌توان آنرا به عنوان موقعیتی نسبی در نظر گرفت. هم‌جواری و همسایگی از دیگر مترادف‌هایی است که نایس تن برای این مفهوم پیشنهاد کرده است (Nystuen, 1963: 373-84).

ارتباط در فضا مبحث بسیار مهمی است که موارد متعددی را شامل می‌شود و تحلیل آن، حقایقی پنهانی را برای ما روش‌مند می‌کند. در شکل (۲) کوشیده‌ایم با ترسیم یک نظام مختصات فضایی، این مفاهیم را تشریح کنیم (Getis and Boots, 1978: 4-7).

برای نشان دادن ارتباط در فضا، سه محور را به دست داده‌ایم. در شکل (۳) هر کدام از محورها بیانگر یک بخش از این ارتباط به شرح ذیل است:

- محور افقی X پیوستار پخشیدگی - انباستگی؛

- محور عمودی Y پیوستار زایش - زوال (تولد - مرگ)؛

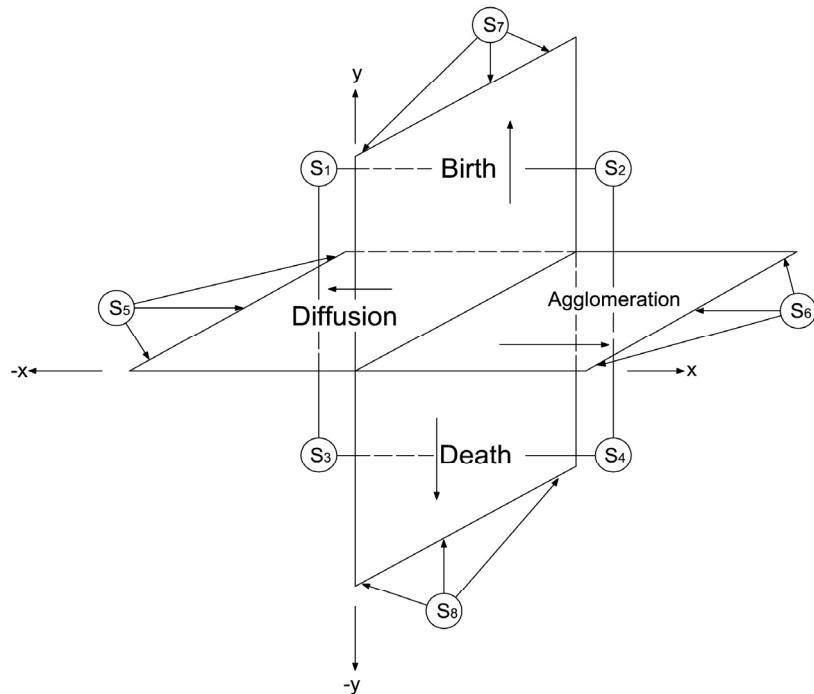
- محور t که زمان را نشان می‌دهد. (از  $t_0$  ابتدایی ترین مرحله زمانی تا  $t_n$  مرحله پایانی زمانی).

به طور خلاصه، اگر ارتباط فضایی در هر قطاع، برای دستگاه مختصات  $x, y$  در زمان ترسیم شود، بر حسب آنکه در کدام جهت تغییر به وجود آید، ارتباط و نسبت آن در فضا به شرح ذیل بیان می‌گردد:

- قطاع(y,-x): تغییر در این قطاع، زایش بیش از زوال و پخش بیش از انباشتگی؛
  - قطاع(x,y): تغییر در این قطاع، زایش بیش از زوال و انباشتگی بیش از پخش؛
  - قطاع(x,-y): تغییر در این قطاع، زوال بیش از زایش، و انباشتگی بیش از پخشیدگی؛
  - قطاع(-x,-y): تغییر در این قطاع، زوال بیش از زایش و پخشیدگی بیش از انباشتگی؛
- همان گونه که در شکل (۳) دیده می‌شود، غیر از چهار قطاع تعریف شده، حالت‌های مختلفی برای هر قطاع قابل تصور است. هریک از این حالت‌ها پشتونه فلسفی خاصی دارد؛ مثلاً در حالت S<sub>1b</sub> نمونه و شاهد ما تغییر کرده است؛ ولی از محل اولیه جابه‌جا می‌شود و در محل دیگری تجمع می‌کند. برای این حالت، واژه‌ای به کارمی‌رود که به معنای قانون معرفه نی زن<sup>۲</sup> است. این نام‌گذاری مربوط به داستان نی زن بی خان و مانی است که به شهرهای متعدد می‌رفت و نی می‌زد؛ وقتی به شهری آمد و شروع به نواختن نی کرد، موش‌های شهر از صدای نی او به وجود آمدند و دنبالش راه افتادند؛ او به سمت ساحل رفت و همه موش‌ها در ناحیه ساحلی دورش جمع شدند. این قانون بیانگر رابطه فضایی و نحوه تغییر شاهد؛ در فضا است. در اینجا موش‌ها که در پهنه خاصی مستقر بوده‌اند، با صدای نی از جایگاه خود خارج شدند؛ به عبارت دیگر، صحنه اولیه با نوعی ازدست دادن شاهد روبروست؛ ولی با استقرار در محل دیگری حول محور خاصی که متumerکتر از حالت اولیه آنهاست، تجمع کرده و به عبارتی مورد و شاهد ما رشد کرده است. مصدق چنین تمثیلی در ژئومورفولوژی می‌تواند باد و جهت و سرعت آن باشد. باد سبب می‌شود ذرات نسبتاً پراکنده در یک سطح، جابجا شوند و در مکان دیگری تجمع کنند؛ به عبارت دیگر، شاهد ما در طول زمان با وجود پراکنده‌گی بیانگر افزایش تعداد از یکسو و مکان‌گزینی جدید و متراکم‌تر از سوی دیگر است. مصدق دیگر این تمثیل، حرکت مواد کربناته در خاک، در مناطق نیمه‌خشک و نیمه‌مرطوب است. نتیجه چنین واکنشی آب‌شویی و تمرکز آن در افقی است که به منقوطه‌های آهکی شهرت دارد.

۱. بدین معنی که در این قطاع، وقی تغییر در جهت محور Y صورت می‌گیرد، پدیده نسبت به زمان صفر، رشد کرده و رو به زایش و توسعه است؛ ولی اگر همین پدیده درجهت محور X نیز تغییر یابد، پخش بیش از انباشتگی است.

2. Pied Piper effect



شکل ۱ نمایش فرایندهای فضایی و ارتباط حالت‌های زمان

مفهوم بسیار مهم‌تر ارتباط در فضا وقتی آشکار می‌شود که بتوان جایگزین‌های مکانی را با عناصر زمانی تشریح کرد. عنصر زمانی، خواسته یا ناخواسته، برای درک و مدنظر قرار دادن هر موضوع فضایی لازم است. ارتباط زمانی در الگوهای فضایی طیف متعددی از موارد زیر را در بر می‌گیرد: چندنگارگی<sup>۱</sup> توالی رسویی، تواتر رسویی در ساختارهای ژورائی و جایگزینی مکان به جای زمان در فضا، سوپرپوزیشن.

قبل از اختراع کاغذ، نوشته‌ها را برابر چرم یا پوست حیوانات و یا لوح‌های دیگر می‌نگاشتند و به آن پوست‌نگاری می‌گفتند. در آن زمان، پوست آن چنان ارزشمند بود که

1. Over print

به یکبار استفاده از آن بسته نمی‌شد؛ و پس از یکبار مصرف پوست، نوشه‌های قبلی را پاک می‌کردند و دوباره از آن استفاده می‌کردند. با این وصف، پاک کردن پوست، به ندرت کامل بود و اگرچه نوشه‌های جدید، قابل فهم و رمزگشایی بود، به هر حال از نوشه‌های قبلی تأثیرمی‌پذیرفت. به همین صورت، ژئومورفولوژیست‌ها نیز بهوضوح می‌گویند که زمین‌نماهای امروزین، نقش و نگارهای فرایندهای رژیم‌های پیشین را درست همانند فرایندهای امروز در خود دارند. آنها درباره چنین پدیده‌ای اصطلاح چندنگارگی<sup>۱</sup> یا پوست‌گاوی را به کار می‌برند. میزان شناسایی و تشخیص یک ژئومورفولوژیست از اثرهای به جا مانده، به مدلی بستگی دارد که وی برای بررسی تحول چشم اندازها برگزیده است. به هر حال، در یک فضای ژئومورفیک نمی‌توان از پیوستگی تاریخی عناصر و تأثیرهایی که این پدیده‌ها می‌تواند بر تحول و سیر شکل‌گیری یک چشم‌انداز ژئومورفیک بر جای گذارد، چشم‌پوشی کرد؛ حتی اگر در مقیاس متوسط و یا خرد مطرح باشد.

نایس تن با یادآورشدن اهمیت نقش تاریخی در موضوع‌های فضایی، اشاره می‌کند که فرایندهایی که رخدادهای گذشته را باعث شده‌اند، هر چند کارکرد کوتاه‌مدتی داشته‌اند، در کنترل الگوهای فضایی معاصر، نقش مؤثری ایفا می‌کنند. تأثیر عمیق تغییرهای اندک و آرام ژئولوژیک و ژئومورفیک بر فرایندهای کنونی و اشکال حاصل از آن، در ژئومورفولوژی ثابت شده است (Nystuen, 1963: 382-48).

توالی رسوبی یا اصل انطباق و عکس آن که به اصل سوپرپوزیشن<sup>۲</sup> شهرت دارد، نیز از جمله ارتباط فضایی است که می‌تواند موقعیت‌های رسوبی در یک مکان را برای ما معلوم کند. پادگانه‌های آبرفتی در حاشیه رودخانه‌ها و همچنین تراس‌های دریاچه‌ای و دریایی، نمونه‌های بارز ارتباط زمانی موقعیت‌ها در فضای ژئومورفولوژی محسوب می‌شود. در این نمونه‌ها، علاوه بر هم‌جواری رسوبات خاص با یکدیگر، توالی آنها بیانگر

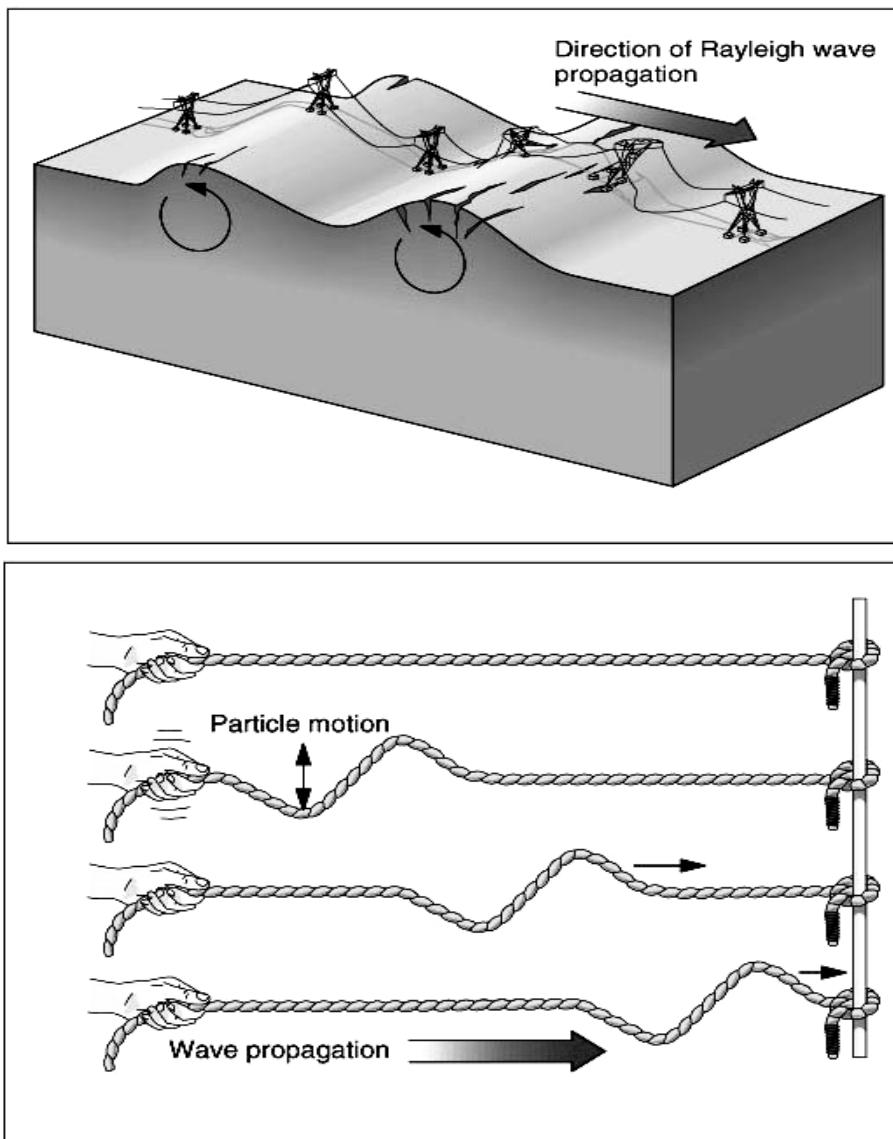
1. Aluvial sequences

2. Superposition



خط تغییر زمان و مشخص کننده ارتباط زمانی بین آنهاست؛ اگرچه ممکن است چگونگی ارتباط زمانی از پیری به جوانی و یا عکس آن باشد.

مفهوم تواتر رسوی در ساختارهای ژورایی، مفهوم دیگری است که جایگزینی مکان و زمان را در فضای ژئومورفیک بیان می‌کند. نمونه بارز این تمثیل را می‌توان در ساختمان طاقدیسی- ناویدیسی زاگرس و جلگه خوزستان دید. به تعبیری، زاگرس را می‌توان موج میرایی تلقی کرد که با فشار سپر عربی به وجود آمده است. این موج ساختمانی همانند امواج مطرح شده در فیزیک، دارای مشخصه‌هایی چون طول موج، دامنه موج، زمان موج و... است. حرکت این موج سبب شده که خط القعر خلیج فارس همواره به غرب رانده شود. این فرایند در طول میلیون‌ها سال همواره ادامه داشته است. حرکت موج در کوهپایه‌های جلگه خوزستان شدیدتر است و هرچه به سمت غرب و جلگه لنهرین پیش می‌رویم، کندر می‌شود. فاصله زمانی دو موج پیاپی، بسیار طولانی است و رصد آن برای ما امکان‌پذیر نیست؛ ولی نتیجه چنین حرکتی به صورت رسوبات تواتری در دامنه‌های هر طاقدیس یا موج ثبت می‌شود (شکل ۲)؛ به عبارت دیگر، نظریه «امواج روان تحول رسوی» در جلگه خوزستان از یک ارتباط زمانی بین الگوی مکانی پرده برخی دارد و ازره‌گذر تحلیل الگوی مکانی رسوبات، به تحلیل زمانی خاصی رهنمون می‌شود.<sup>۱</sup> مطالعه‌های رسوپشناسی (Khaled Heasam, 2001: 969-981) نشان می‌دهد که تواتر سنی رسوبات در زاگرس از غرب به شرق، خط زمانی خاصی را دنبال می‌کند؛ بدان معنی که ما قادر خواهیم بود فاصله زمانی امواج زاگرس را معادل سن رسوبات متواتر در زاگرس بداییم و موقعیت مکانی را جایگزینی برای اندازه‌گیری زمان فرض کنیم.



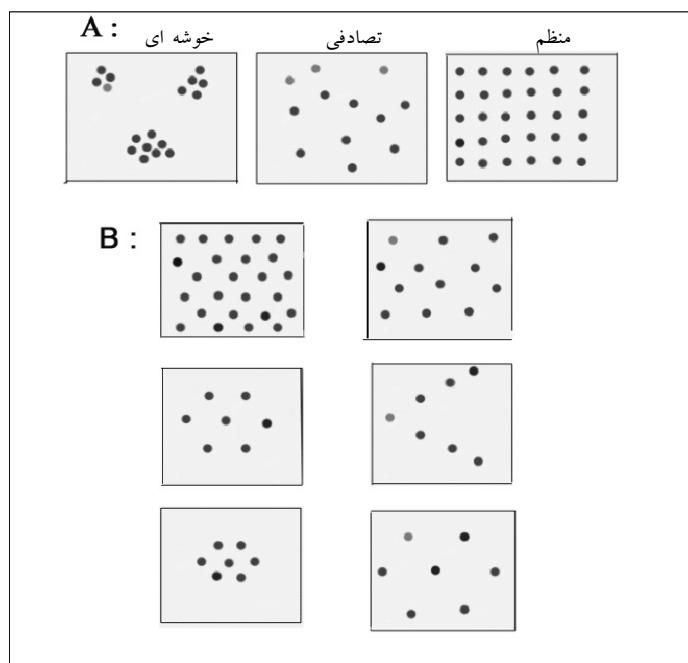
شکل ۲ امواج در لایه‌های زمین و جایگزینی مکان و زمان در یک دید فضایی



تأثیرهای ارتباط در فضا تنها به ارتباط‌های زمانی محدود نمی‌شود؛ بلکه مجموعه‌ای از مفاهیم دیگر چون ارتباط الگویی، تراکمی، پخشیدگی، انتشار، زوال، تمرکز و.... نیز در حوزه موضوعیت می‌یابند.

ارتباط الگویی: آرایش نقاط در سطوح ارضی، دارای الگوهای متعددی است. چنین الگوهایی در فضا عملکردهای متفاوتی را سبب می‌شود (شکل ۵). این تفاوت‌ها با وجود داشتن ویژگی‌های مشترک رخ می‌دهد و این همان چیزی است که در هندسه اقلیدسی قابل ارزیابی نیست؛ مثلاً اگرچه تعداد نقاط در مribعات از نظر تراکم برابر است، برحسب آنکه این نقاط چه الگویی به خود بگیرند، در فضا ویژگی‌های متفاوتی از خود بروز می‌دهند. همین تفاوت‌ها در عمل کرد برای ویژگی‌هایی چون الگوی آرایشی (خوش‌های<sup>۱</sup>، تصادفی<sup>۲</sup> و منظم) و یا شاخص‌هایی چون الگوی پراکندگی<sup>۳</sup> و تراکم<sup>۴</sup> و افتراق<sup>۵</sup> استناد می‌شود. در شکل (۵)، کوشیده‌ایم نحوه توزیع نقاط را در الگوهای توزیع فضایی تشریح کنیم. در دو شکل اول، تفاوت در تراکم را نشان‌داده‌ایم. در دو شکل بعدی، تراکم نقاط برابر است؛ ولی الگوی آرایشی آنها متفاوت است. در دو شکل انتهایی، با وجود مشابه‌بودن الگوها و برابری‌بودن تراکم نقاط، افتراق نقاط تفاوت دارد و به خوبی می‌توان تفاوت در هم‌آرایی نقاط را دریافت. در تحلیل آرایش نقاط در ژئومورفولوژی و رابطه آن با ژئو رسوبات و فرایند و فرم، ترکیبی از روش‌های یادشده به کار گرفته می‌شود؛ اما همین تحلیل‌ها درباره پدیده‌های خطی‌ای چون گسل‌ها و آبراهه‌ها نیز در تحلیل فرایندها و فرم‌های ناشی از آنها کاربردی گسترده دارد که به طور خلاصه می‌توان از آرایش‌های شعاعی، نقطه‌ای و اگرا، خطی همگرا، نقطه‌ای همگرا و ... را نام برد (رامشت، ۱۳۸۶: ۳۸-۴۰).

- 
1. Cluster
  2. Random
  3. Pattern
  4. Density
  5. Dispersion



شکل ۳ الگوهای توزیع فضایی شاخص‌های نقطه‌ای

الگوهای خطی یا شبکه‌های آبراهه‌ای، به‌طور گستردگی در ژئومورفولوژی بررسی شده‌اند؛ زیرا شبکه‌های رودخانه‌ای همراه با دیگر مقوله‌های آبرفتی، بیشتر مورد توجه این رشته مطالعاتی بوده‌اند. تحلیل شبکه رودخانه‌ای یکی از چند عنوان مطرح شده در ژئومورفولوژی از سوی هورتون و سپس از سوی استرالر و شاگردانش در دانشگاه کلمبیا می‌باشد. یکی از مهم‌ترین دستاوردهای تحلیل شبکه رودخانه‌ای، شناخت اهمیت تصادفی بودن شبکه‌های رودخانه‌ای است.

د) مقیاس: این مفهوم در فضای مقوله پیچیده‌ای است که با معانی و اشکال خاصی طرح می‌شود؛ البته در اینجا وقتی از مقیاس صحبت می‌شود، برخلاف مقیاس در هندسه اقلیدسی، دیگر کسری از یک اندازه مورد نظر نیست. مقیاس در طرح سلسله‌مراتب فضایی به معنای نوعی استقلال با حفظ هویت کل است که در عین ارتباط با بخش‌های دیگر، حلقه‌ای مستقل از



زنگیره کل را به وجود می‌آورد. در ساختار فضایی، هر حلقه زنگیره‌ای از سلسله‌مراتب کلی است؛ ولی هرگز مفهوم کسر از یک کل را دربر ندارد.<sup>۱</sup>

در فضا، گاه مقیاس به معنی یک هویت با غایتمندی و قانون‌مداری ویژه است؛ مثلاً وقتی از فیزیک ذره در مقیاس ماکرو صحبت می‌شود، منظور فضایی با هویت قانونی و رفتاری خاص است که هر شیئی با این اندازه در آن واقع شود، باید پیروی قوانین و کنش‌ها و رفتارهای خاصی را در چهارچوبی آن هویت بپذیرد؛ ولی اگر همان ذره در مقیاس میکرو و یا نانو مطرح شود، وارد فضای هویتی متفاوتی شده که قوانین و رفتارهای قبلی بر او استیلا ندارد و تابعیت دیگری از مجموعه قواعد و قوانین بر وی تحمیل می‌شود؛ مثلاً ذره کوچکی از کربنات کلیسم در مقیاس ماکرو، دربرابر گاز کربنیک واکنش خاصی از خود بروز می‌دهد؛ ولی همین ذره در مقیاس نانو ممکن است هرگز دربرابر گاز کربنیک واکنش قبلی را نشان ندهد و پیرو فرایند وسازوکار دیگری باشد. امروزه، تمامی مباحث فیزیک در بعد نانو از همین مفهوم پیروی می‌کند و بسیاری از رفتارها و کنش‌هایی که در مقیاس ماکرو مطرح نیست، در مقیاس نانو تحقیق‌یافته‌است.

همین مفهوم به گونه دیگری درباره نسبت بین اجزا و ابعاد مطرح است. فرض کنید ابعاد فیزیکی یک انسان به یک نسبت بزرگ شود. آن وقت درخواهیم یافت که دیگر انسان قادر به ادامه حیات در این محیط نخواهد بود؛ زیرا اگر همه ابعاد به اندازه مضرب دو بزرگ شوند، وزن بدن هشت‌برابر خواهد شد. روشن است که استخوان‌ها درخواهند شکست و برای آنکه استخوان‌ها بتوانند چنین وزنی را تحمل کنند، باید سطح مقطع آنها به جای چهاربرابر هشت‌برابر شود. مفهوم چنین استدلالی آن است که گیاهان و جانوران روی زمین مناسب‌ترین ابعاد را دارند و هرگونه تغییر بدون رعایت نسبت نظیر فعلی، به اخلال در ادامه حیات آنها منجر خواهد شد. این معنی را می‌توان به صورتی دیگر چنین بیان کرد که فهم،

۱. وقتی درباره فرم در فضا سخن به میان می‌آید، واحدهای فضایی در فرم، از چشم‌انداز شروع و به ژئوفرم ختم می‌شود؛ اگرچه یک چشم‌انداز می‌تواند از چند منظر تشکیل شده باشد و یا یک منظر از یک یا چند زمین‌نما با وجود آنکه یک منظر، جزئی از یک چشم‌انداز است، هرگز نمی‌توان گفت که زمین‌نما چه کسری از منظر و یا منظر چه کسری از چشم‌انداز است.

ادراک، و قواعد و اصول حاکم بر محیط ما همه تابعی از تناسب‌ها و مقیاسی است که در این فضا تعریف شده است؛ بنابراین، چنانچه فضایی با نسبت‌ها و تناسب‌ها و به عبارتی مقیاس دیگری مطرح شود، هویت دیگری پدید خواهد آمد که دیگر نمی‌توان از قواعد و اصول مقیاس فعلی در آن سخن گفت.

در این معنی، مقیاس مفهوم پایداری در فضا را تعریف می‌کند؛ به عبارت دیگر، عامل ناپایداری در فضا برهم خوردن تناظر نسبت‌ها در حالت پایداری است و تغییر در فضا به هر مقدار و هر شکل که صورت گیرد، به خودی خود مهم نیست؛ بلکه برهم خوردن تناسب‌ها و به عبارتی نسبت و مقیاس موجود، به ناپایداری منجر می‌شود؛ به همین دلیل، آستانه‌ها در فضا بسیار پیچیده‌تر از مفاهیمی است که در مفهوم آستانه در هندسه اقلیدسی طرح می‌گردد. این مبحث در زیست‌شناسی و ژئومورفولوژی، ذیل مفهوم الومتری زیستی و ارضی بیان می‌شود. روشی است که وقتی مقیاس در فضا را مطرح می‌کنیم، باید نوع آن را بیان کنیم. در ژئومورفولوژی، وقتی از کار در مقیاس چشم‌انداز، منظر، زمین‌نما و یا ژئوفرم،<sup>۱</sup> سخن گفته می‌شود، باید محقق دقت کند که چه چیزهایی را در هریک از این مقیاس‌ها باید مطالعه کند؛ از طرف دیگر باید دقیقاً مشخص کند که چه متغیرهایی با چه واحد و اندازه‌ای باید ارزیابی شوند. رسکون در مطالعه‌های مربوط به روذخانه‌ها با انتخاب الگوی سلسه‌مراتبی سعی کرده است ضمن حفظ ارتباط مطالعه، مقیاس مناسبی را در حوزه فرم‌شناسی روذخانه‌ها به دست دهد. کار وی به این مورد محدود نمی‌شود. او تنوانسته است برای هر مقیاس، شاخص‌های رقومی خاصی نیز فراهم آورد. نکته طریف در کار وی، چند ویژگی مهم بدین شرح است: اول آنکه مقیاس به کار گرفته شده ازسوی وی متعلق به حوزه فرم‌شناسی می‌باشد و این خود در حفظ هویت علم ژئومورفولوژی مؤثر است (Rosgon, 1996: 19-22)؛ ویژگی دوم کار وی آنست که برخلاف معمول، که بزرگی و کوچکی در مطالعه‌ها، مبنای قرار می‌گیرد، وی با به کار بردن واژه سطح مطالعاتی، سعی کرده مفهوم مقیاس در حوزه اقلیدسی را ترک کند و به گونه‌ای وارد فضا شود.

۱. واحدهای مقیاسی در ژئومورفولوژی فضایی چشم‌انداز، منظر، زمین‌نما و ژئوفرم است.



ه) مرز در فضا: مرز گاه یک ویژگی بنیادی از حوزهٔ فضا محسوب نمی‌شود؛ ولی به لحاظ کاربردی، یک موضوع بسیار مهم تلقی می‌شود. Dacey این مسئله را با طرح دو مفهوم پراکندگی و تراکم به عنوان تعیین‌کننده‌ها و تشخیص‌دهنده‌های مرز در فضا توضیح داده است (Dacey, 1973: 23).

شناسایی، مرزبندی و توجیه مرزها در ژئومورفولوژی، کار مشکل و بسیار پیچیده‌ای است.

مرزها در ژئومورفولوژی، دست‌کم در سه حوزهٔ بسیار گسترده کاربرد داشته است:

۱- ه) مرز در مطالعه‌های ناحیه‌ای: تعیین حد مناطق و نواحی در فضای جغرافیایی، مبهم و به عبارتی فازی است و هیچ تعریف مشخصی ندارد. این مرزهای شامل معیارهای متعددند و به سادگی نمی‌توان برای آن معیارهای دقیقی به دست داد (Thornbury, 1965). آنچه در اینجا سبب تفکیک دو ناحیه می‌شود، سهم ویژگی‌های همگرایی برای یک ناحیه و تغییر و کاهش آن به نفع درصد ویژگی‌های همگرای ناحیه مجاور است؛ مثلاً اگر خاک ناحیه‌ای در زمرة خاک‌های قهوه‌ای باشد و در مجاورت این ناحیه، خاک‌های مولی‌سول داشته باشیم، مرز تفکیک این دو ناحیه خطی معین و قطعی نخواهد بود؛ بلکه با خروج از منطقهٔ خاک‌های قهوه‌ای به تدریج از ویژگی‌های خاک‌های قهوه‌ای کاسته و سهم ویژگی‌های خاک‌های مولی‌سول زیاد می‌شود؛ به گونه‌ای که کم‌کم سهم اولی کاهش و سهم دومی افزایش می‌یابد و در پایان، ویژگی‌های خاک‌های دومی بر اولی غلبه می‌کند.

۲- ه) مرز در فضای توپوگرافی: این مرزها به شناسایی و مرزبندی حوضه‌های آبریز مربوط می‌شود. در اینجا، تعیین مرزها کار نسبتاً ساده‌تری است<sup>۱</sup>؛ چون در این موارد، مرزها برخلاف حالت قبل قطعیت ندارند. بسیاری از محققان سعی کرده‌اند براساس این مرزها واحدهای انسانی را نیز آرایش و شکل دهنند. مهم‌ترین نمونه عملی چنین مرزبندی‌ای را می‌توان در اثر مانگار طومار شیخ بهایی دید. وی با این کار در قالب مرزهای حوضه آبریز

۱. با داشتن نقطهٔ خروجی بر روی نقشه‌های توپوگرافی و با اتکا به آبراهه‌ها و خط رأس‌ها به سادگی می‌توانیم مرزهای سطوح را مشخص و تفکیک کنیم

زاینده‌رود، به توسعه منطقه‌ای و ایجاد هویت جدید فضایی در این رود مبادرت کرده است (رامشت، ۱۳۷۵: ۷-۲).

۳- ه) مرز یک نظام: سومین قلمرو کاربرد مرز در ژئومورفولوژی، به نظامی معطوف است که محقق با طرح و الگوسازی، آن را به وجود می‌آورد؛ به عبارت دیگر، مرز چنین نظام‌هایی بیشتر از نوع مفهومی می‌باشد و به تشخیص و الگویی بستگی دارد که محقق طراحی کرده است؛ مثلاً وقتی از یک فرایند سخن می‌گوییم و الگوریتم تحول و جریان ماده، انرژی و اطلاعات را در آن سامان می‌بخشیم، حوزه نفوذ و مرزهای عمل کردی نظام ما به الگویی وابسته است که طراحی کرده‌ایم. در این راستا، تعریف مرز، یک محدودیت اولیه در الگوسازی مربوط به نظام خواهد بود. شناسایی مرزها برای تشخیص فرایندها و لندفرم‌های مجزا در یک نظام پیشنهادی، بیش از آنکه کاری معمولی باشد، امری فوق العاده و با مشکلاتی همراه است.

## ۶- نتیجه‌گیری

بررسی متون جغرافیایی نشان می‌دهد که اندیشهٔ فضایی در جغرافیای انسانی، بیشتر متعلق به سال‌های ۱۹۵۰ به بعد است. ورود ضمنی این بینش در جغرافیای انسانی با انتشار مقاله «استشناگرایی در جغرافیا» از سوی هارتشورون و جداول‌های شیفر با وی آغاز شده؛ بنابراین می‌توان از جغرافیای ناحیه‌ای - که به ضعف‌های جغرافیای کلاسیک در تبیین مسائل مورد نیاز جغرافی‌دانان پی برده بود - به عنوان مدخل این بینش یاد کرد (سمت، ۱۳۷۱: ۲۱-۲۸) نگرش فضایی در جغرافیا، با طرح جغرافیای نو در فرانسه پدید آمد و سپس در آلمان و کشورهای انگلیسی‌زبان اروپایی پی گرفتند شد. با به کار بردن واژهٔ جغرافیای نو در برابر جغرافیای کلاسیک، معارف فضایی در جغرافیا تبیین شد. رژه برون و پل کلاول در سال ۱۹۷۲ با انتشار مقاله‌ای در مجلهٔ فضای جغرافیا کوشیدند در زمینه‌های مختلف، فضا را تشریح کنند.<sup>۱</sup> جغرافیای فضایی در فرانسه تحت عنوان جغرافیای کروماتیک نیز شناخته می‌شود چنین

۱. یادا. فرید که نشرده‌نده بینش فضایی دانشمندان فرانسوی در ایران است، به همین صورت، اولین مجله را تحت عنوان فضای جغرافیایی در دانشگاه ازاد اهر چاپ کرد..



نامگذاری ای به مفهوم کروم برمی‌گردد. واژه کروم دارای ریشه‌ای یونانی و به معنی مکان است و بیشتر به شرح هندسی فضا می‌پردازد. (فرید، ۱۳۷۹: ۱۰۲-۱۰۸)، اما مفهوم فضا در ژئومورفولوژی سابقهٔ بسیار طولانی‌تری در مقایسه با جغرافیای انسانی دارد.

سک (Sack, 1992: 251-263) ضمن ردیابی تغییرهای الگوها در ژئومورفولوژی معتقد است دست کم سه دورهٔ تغییر را می‌توان در اندیشه‌های ژئومورفولوژی در امریکا تشخیص داد. وی این سه دوره را تحت عنوان الگوهای تکاملی<sup>۱</sup> منتبه به دورهٔ دیویس (۱۸۹۹-۱۸۸۹)، الگوی فرایندی و به صورت تلویحی الگوی نظامی ذکر می‌کند. در دورهٔ اول، دیویس به پردازش، تعلیم و تفسیر نظریهٔ دور جغرافیایی<sup>۲</sup> می‌پردازد و در طول سه دهه، تقریباً همهٔ افکار دانشگاهی در دانش ژئومورفولوژی تحت حاکمیت و نفوذ وی است. ژئومورفولوژی فرایندی<sup>۳</sup> و الگوهای نظاممند بعد از این دوره پا به عرصهٔ ژئومورفولوژی می‌گذارند. به استناد نوشه‌های رویتر T (Ritter, 1988: 160-171) معتقد است زمان تغییر چنین الگویانی، در اندیشه‌های ژئومورفولوژی تاریخ کاملاً مشخصی ندارد و در طول یک دورهٔ گذار، چنین تغییرهایی رخ داده است. می‌توان براساس گفته‌های هک (۱۹۶۰)، چورلی (۱۹۶۵) و فلمال (۱۹۷۱)، طرح و همه‌گیر شدن الگوی فرایندی را به دهه سال‌های ۱۹۳۰ مربوط دانست. در این دهه، کم کم دورهٔ جغرافیایی دیویس به دست فراموشی و انتقاد سپرده می‌شود و همزمان، ژئومورفولوژی فرایندگی طرح می‌گردد. (Sack, 1992: 254).

به قوع پیوست و جنگ جهانی دوم را می‌توان سرآغاز چنین تحولی قلمداد کرد.

در تمام نوشه‌های موجود، نام جیلبرت به عنوان معتقد افکار دیویس مطرح شده و از آن جهت که وی در عصر دیویس، خارج از ادبیات دیویسی تحلیل‌های علمی خود را به دست می‌داد، به چنین صفتی به او داده‌اند. جیلبرت روش و الگوی کاملاً متفاوتی از دیویس داشت و گاه در تبیین فرایندها، کار خود را متمرکز می‌کرد؛ ولی در واقع در زمرة کسانی محسوب نمی‌شود که به تشریح دیدگاه و الگوی فرایندی پرداخته‌اند. در یک کلام باید گفت او

1. historical-evolutionary  
2. Geographical Cycle  
3. Process Geomorphology

ریشه‌های اندیشه‌ای را بیان می‌کرد؛ که بعد از گذشت سی سال و پس از پایان دوره حاکمیت اندیشه فراینده در ژئومورفولوژی مطرح شد و به الگوی نظامی شهرت یافت؛ به عبارت دیگر، می‌توان گفت اندیشه‌های جیلبرت زمینه‌های فکری طرح ژئومورفولوژی نظامی یا به عبارتی اندیشه‌های فضایی را در ژئومورفولوژی فراهم آورد و این بیشنش وی با طرح مفهوم Flexus در سال ۱۸۸۶ اثبات‌پذیر است. وی در این متن، از ارتباط بین پیش‌زمینه‌های ذهنی محقق و نتایج محتمل سخن می‌گوید و نتیجه می‌گیرد که این روابط، خطی نیستند؛ بلکه شکلی نظاممند دارند (Gilbert, 1886: 286).

هک (81: Hack, 1960) تعادل دینامیک را تشریح کرد که جیلبرت ۸۳ سال قبل در گزارش خود درباره زمین‌شناسی کوه‌های هانزی منتشر کرده بود (Gilbert, 877: 170). این مفهوم در نظریه نظامها تحلیل‌پذیر است، رابطه بین فرم و فرایندهای تکتونیکی در طول زمان را مطرح می‌کند و برخلاف نظریه دیویس، تأکید می‌کند که این حالت از جمله مواردی است که در قالب نظریه دیویس قابل تبیین نیست و تنها در حوزه معرفت نظاممند تعریف‌پذیر می‌باشد. نکته قابل توجه آنست که نظریه عمومی نظامها را در سال ۱۹۵۰، بر تالنگی زیست‌شناس مطرح کرد؛ حال آنکه چنین مفاهیمی در دیدگاه جیلبرت نزدیک به هفتاد سال قبل مطرح بوده‌اند؛ ولی نظرهای وی انسجام لازم را برای طرح یک الگوی کلی نداشته‌اند؛ حتی هک نیز اندیشه‌های خود را بدون توجه به مطالب بر تالنگی بیان کرده است.

به دنبال انتشار مقاله استرال (Kennedy, 1992: 231) در سمپوزیوم سال ۱۹۵۲ و طرح دو روش دینامیک و تاریخی در ژئومورفولوژی، چورلی در سال ۱۹۶۲، مقاله‌ای تحت عنوان «ژئومورفولوژی و نظریه عمومی نظامها» نگاشت که در انجمن مطالعات زمین‌شناسی امریکا منتشر شد. وی طرحی جدید در مقایسه با دو مقوله ژئومورفولوژی دیویسی و فرایندهای عرضه کرد. اندیشه‌های چورلی در این مقاله به خوبی نشان می‌دهد که او از نوشه‌های بر تالنگی زیست‌شناس تأثیر پذیرفته و واژه نظام را نیز رسماً به کار گرفته است (Chorley, 1962: B1- B10). با این وصف می‌توان نتیجه گرفت که بیشن فضایی در ژئومورفولوژی بیش از شصت سال زودتر از ورود این بیشن به جغرافیای انسانی صورت گرفته و مبدأ اصلی این الگو را باید



در اندیشه‌های جیلبرت جستجو کرد. اگرچه کسانی چون استرالر و هک در این زمینه مسائل خاصی را مطرح کردند، نام چورلی برای انتساب وی به اندیشه فضایی ملموس‌تر است؛ در حالی که بیش از ۷۶ سال از اولین مفاهیم عرضه شده در حوزه معرفت فضایی ازسوی جیلبرت سپری شده است.

## ۷- منابع

- پل کلاول (۱۳۷۳). *سیروس سهامی*. مشهد: سازمان چاپ مشهد.
- دهقان‌پور، محسن (۱۳۸۹). تأثیر جهت در خط تعادل و آب و بخ در دامنه‌های نسار شیرکوه. پایان‌نامه کارشناسی ارشد. گروه جغرافیای دانشگاه اصفهان.
- رامشت، محمدحسین (۱۳۷۵). کاربرد ژئومورفولوژی در برنامه‌ریزی منطقه‌ای. اصفهان: دانشگاه اصفهان.
- ----- (۱۳۸۶ الف). تهیه نقشه‌های ژئومورفولوژی. تهران.
- ----- (۱۳۸۶ ب). «معرفت‌شناسی و مدل‌سازی در ژئومورفولوژی». پژوهش‌های جغرافیایی دانشگاه تهران. ص ۴۱.
- سمت (۱۳۷۱). *ماهیت و قلمرو جغرافیا*.
- فرید، یدا... (۱۳۷۹). *شناخت‌شناسی مبانی جغرافیای انسانی*. اهر: انتشارات دانشگاه آزاد اسلامی واحد اهر.
- کاکو، میچیو (۱۳۸۲). *ابرنشا: سفری علمی به ابعاد بالاتر*. ترجمه نادر جوانی و محمدرضا مسروور. تهران: نشر اشرفیه.
- کریمی، مرتضی (۱۳۸۳). «باد موج دریا و فرایندهای مورفیک در منطقه بندر عباس». پژوهش‌های جغرافیایی دانشگاه تهران.
- ناصری، مسعود (۱۳۸۳). *یک: کواتوم، عرفان و درمان*. تهران: مثلث.
- Andrews, J. T. (1971). *Techniques of Till Fabric Analysis*. Br. Geomorph. Res. Group Tech.Bull. no.6.

- Chorley, R.J., (1962). «Geomorphology and General Systems Theory». *U.S. Geol.Survey. Prof.Paper 500-B.B!-B10*
- Cooke, R.U. (1974). «Geomorphology in Environmental Management». *Oxford.* p34
- Dacey, M.F. (1971). *Some Question about Apatial Distributions.* London :Methuen 1973 p23.
- Getis.A and B. Boots (1971). *Model of Spatial Prosess: An Approach to Study of Point, Line and Srea Pattern.* Campridgs University Press.1978. p4-7
- Gilbert, G. k. (1971). *The Inculcation of Scientific Method by Example , with an Illustration Drawn from the Quaternary Geology of Utha Am .j.Sci., 31 ,* 1886 p286.
- Gilbert, G. k. (1971). *Report on the Geology of the Henry Mountains.* U.S. Geographical and Geological Survey of the Rocky Mountain Rigion Washington, 1877. 170 pp.
- Haris, C. (1974). *Wind Speed and Sand Movement in a Coastal Dune Environment.* Area 6, 243-9
- Hack, J.T., (1971). *Interpretation of Erosional Topography in Humid Terpperate Region.* Am. J. Sci. 1960. p81.
- Kennedy. A. Barbara (1971). *Hutton to Horton:views of Sequence, Progression and Equilibrium in Geomorphology.* Geomorphology.1992.p231
- Khaled Hesam &..., (1971). »Progressive Unconformities within an Evolving Foreland Fold-Thrust Belt, Zagros Mountains». *Journal of Geological Society.* London. Vol.158. 2001 pp969-981.



- McKee, E.D. (1979). *Sedimentary Structures in Dunes*. U.s. Geol. Surv. Prof. pap., no.1052.
- Nystuen, J.D. (1963). *Identification of Some Fundamental Spatial Concepts*. Michigan Acad. Sci. aris Lett. 48, p 84-373 & 382.
- Richards, K. (1982). *River: Form and Process in Alluvial River*. London. p 3-120.
- Ritter, D.F. (1988). *Landscape Analysis and the Search for Geomorphologic Unity*. Geo.Sco.Am.Bull. 100.
- Rosgon. D. (1996). *Applied River Morphology*. Hilton lee silvey.
- Sack, Dorothy (1992). *New Wine in Old Bottles*. Geomorphology.
- Summerfield. Michael A. (1998). *Global Geomorphology: An Introduction to the Study of Landforms*.
- Thorn.colin E. (1988). *An Introduction to Theoretical Geomorphology*. Unwin Hymn Ltd.
- Thornbury, W.D. (1965). *Regional Geomorphology of the United States*. New Yourk. Willy.